



نوروز در شاهنامه

فهرست محمدی

ارزشمند بود که به آن سوگند یاد میکردند و اگر قصد دعای خیر برای کسی را داشتند میگفتند که هر روز نوروز باشد.

همه ساله بخت تو پیروز باد شبان سیه بر تو نوروز باد

نقل است که هر سرزمینی که به دست ایرانیان فتح می شد، آیین و رسوم نوروز نیز در آن جا گسترش می یافت.

نمونه آن را ما در دوره چهل و سه ساله پادشاهی کیکاووس می بینیم. در ضمن بخشی از غنایم جنگی صرف مخارج نوروز می شد. بعد از ظهور زرتشت و درباری شدن دین زرتشتی نه تنها از اعتبار نوروز کاسته نشد که این جشن ها علاوه بر پایتخت در سرتاسر کشور برپا می شد.

نمونه هایی از اشاره به نوروز را در آشتی بهرام گور با برادرش، جشن تاجگذاری خسرو پرویز، پیدا کردن بیژن توسط کیخسرو، اولین برخورد رستم و اسفندیار، دستور انوشیروان مبنی بر نگرفتن خراج از مردم در نوروزهایی همراه با خشکسالی، داستان سیاوش، قباد، هرمز، داراب و غیره مشاهده می کنیم.

از مهمترین و حیاتی ترین عناصر جشن نوروز که تا زمان حال نیز باقی مانده است، سفره هفت سین است. هر کدام از جشن های باستانی خوان مخصوص خود را داشته اند و هفت سین هم خوان نوروز است. عده ای بر این باورند که هفت سین نماد هفت ستاره مقدس سومریان است و برخی می گویند بیانگر هفت فرشته کیش زرتشتی است که به هفت جاوید یا امشه سپننه معروف اند.

اولین آن سیر است که نماد اهورامزدا است و خاصیت پزشکی و درمانی دارد. سیب نماد سپندارمذ فرشته زن، باروری و پرستاری است. سبزی عنصر زندگی دوباره است که فرشته اردیبهشت سمبل آن می باشد. سنجد معادل عشق و عنصر فرشته خرداد است. سرکه متعلق به فرشته امرداد است و از شکیبایی و جاودانگی حکایت می کند. سمنو نشان دهنده فرشته شهریور است و به نوعی برکت و فراوانی را به همراه دارد. سماک که تلفظ امروزی آن سماق است آخرین سین هفت سین و نماد فرشته بهمن و به معنی باران، رنگ طلوع خورشید و منش نیک می باشد. در کنار هفت سین ذکر شده آب و آینه هم قرار می گیرد که نماد پاکی و روشنی است. ماهی مصداقی از زندگی و حیات است و در آخر یک کتاب به نشانه تمدن و خردورزی بر روی سفره قرار می گیرد مانند قرآن، حافظ و یا شاهنامه.

امروزه نوروز و آیین مربوط به آن از مرزهای ایران فراتر رفته و در نقاط مختلف جهان به آن می پردازند. هرچند که نحوه برگزاری مراسم نوروز در نقاط مختلف با تفاوت هایی همراه است اما حاوی یک نکته واحد است و آن این است که نوروز همه پارسایی زبانان را با هر ملیت و قومیتی بهم پیوند می دهد. می توان گفت که اگر شاهکار عظیم و ارزشمند فردوسی نبود؛ امروزه یادی از نوروز و هفت سین باقی نمی ماند

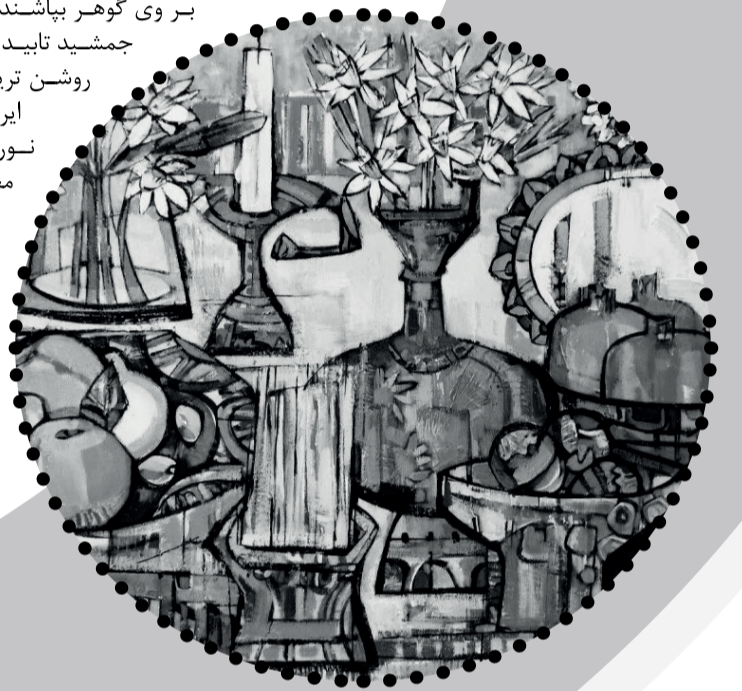
نوروز یا روز نو و یا به تعبیر فردوسی «سر سال نو» به اولین روز از فروردین ماه که همزمان با آغاز فصل بهار است گفته میشود. فردوسی، حکیم بزرگ و

عالیقدر ایرانی که بزرگترین میراث را برای ایرانیان به یادگار گذاشته است؛ این را هم باید افزود وی در این کتاب نزدیک به سی بار از کلمه نوروز استفاده کرده است. جشن نوروز را به جمشید، یگانه فرزند طهمورث و پادشاه ایران که قریب به هفتصدسال بر مسند شاهی نشست، نسبت می دهند. در دوران فرمانروایی او ایرانیان به سعادت مندترین مردمان کره خاکی بدل شدند. هر چند که در آخر غرور و خدا پنداری او موجب شد تا فرایزدی و اقبال مردمی از وی دور شود.

چو خورشید تابان میان هوا	نشسته بر او شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر آن تخت اوی	شگفتی فرومانده از بخت اوی
به جمشید بر گوهر افشاندند	مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرمز فروردین	بر آسوده از رنج روی تن دل ز کین
بزرگان به شاهی بیاراستند	می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار	بما ماند از آن خسروان یادگار

جمشید در روز تاجگذاری خود دستور داد تا تختی برای او بسازند و در حالیکه تاج بر سر می گذاشت تخت را به آسمان بفرستند و مردم بر وی گوهر بپاشند. می گویند چون نور خورشید بر تاج جمشید تابید و منعکس شد، به همین دلیل نوروز روشن ترین روز سال است.

ایرانیان باستان معابد مخصوصی برای نوروز می ساختند که به ایوان نوروز معروف بود و مکان های دائمی برای برپایی مراسم روز اول بهار تلقی می شد. آن را با ابریشم می آراستند و در آتش ها مشک می ریختند، در آن روز زندانیان آزادی موقت داشتند، افراد به بزرگتر ها سر می زدند، همچنین آن روز، روز فتح و ظفر پهلوانان بود. به شادکامی بعد از یک دوره ناکامی هم نوروز میگفتند. جایگاه نوروز نزد ایرانیان باستان به حدی بالا و



حرکت زشت آجیل شب

عید در برابر مردم ایران

و حبه شربازی



ما امسال تصمیم گرفتیم که آجیل نخریم، دلیلش هم کمپین آجیل نخرید یا مبارزه با گرونیاست دلیلش اینه که کلا پولش رو نداریم، چون طبق معمول هر چیزی که میخوایم بخریم از سال قبلش گرون تر میشه و قطعاً آجیلیم از این قضیه مستثنی نیست. امسال که رسماً پسته های خندان با این قیمتاشون دیگه دارن به ریش ما میخندن؛ درآمد فعلی ما هم نه تنها جواب اوضاع اقتصادی الان رو نمیده بلکه از مومن یه امتحانی هم میگیره. امسال تو هفت سینمون ماهی هم نداریم چون مامانم گفته بقیه ماهیا گرونن و قراره همین ماهی قرمزو کنار سبزی پلو شب عید بخوریم، بابام هم وقتی حرف لباسای نو میاد وسط همش میگه "امسال باید لباس افکار کهنه رو از مغزت در بیاری و ایده هاتو نو کنی پسرم". ولی من خودم سعی کردم برای خرید لباس عید دست به کار بشم، مثلاً این که دو تا از کلیه (متاسفانه یه دونه جواب نمیده) و یا قلبم رو بفروشم که تو این حالت زنده نیمومون و اون لباس نویی که قراره بخرم برای آیندگان به جا میمونه. یا این که یکی از عرق گیرامو ببندم سر چوب و برم روی یکی از منبع های برق خیابون انقلاب بایستم و اعتراضمو به این گرونیاشون بدم که باز هم در این مورد اگه دستگیر نشم تو بهترین حالت یه هموعی منو از اون بالا به طرز وحشیانه ای به پایین هدایت میکنه. واسه همین فکر کردم که به دردسرش نمی ارزه و سعی می کنم به نظر بابام احترام بذارم. اما کلا حال و هوای عید توی ما ایرانیها واقعا جالبه. اینقدر برایش دست و پا می زنیم و شور و شوق داریم که انگار تو سال جدید واسمون قسمتی از فضولات رو در بسته بندی های جدید و متنوع کنار گذاشتن، مثلاً اینکه پراید پنجاه میلیونی قراره بشه دو سه میلیون یا دکل نفتی قراره برگرد سر جای خودش، یا اینکه شاید برجای که پاره شده رو با چسب به هم بچسبونن و تحریم هارو بردارن، و یا به قول وزیر محترم بهداشت دیگه مجبور نباشیم خودمون بمالیم چون مسئولینمون آماده خدمت گزاری به مردم هستن. ولی خب شاید این چیزا اصلاً مهم نیست، اصلاً مهم نیست که پراید چند میلیونه، اصلاً مهم نیست که برای گوشت یخ زده باید ساعت ها تو صف بایستی، اصلاً مهم نیست که الان آقازاده ها با پول مردم تو بلاد کفر مشغول چه کاری هستن، اصلاً مهم نیست که ما از ژاپن سه تا خوردیم و یا اصلاً مهم نیست که شما امسال به کراشت نرسیدی، یک چیزی درون آدم ها به نام "امید" وجود داره که در وجود همه و به خصوص ما ایرانی ها واقعا لازمه. شاید دلیل همه ی این دویدن ها و ادامه به زندگی ها امید باشه. امید به بهتر شدن اوضاع ایران تو سال جدید و شرایط سختی که هممون داریم باهاش دست و پنجه نرم می کنیم. در آخر هم می خواستیم آهنگ بوی عیدی فرهاد رو درخواست کنیم ولی اشاره کردن که امسال نه از عیدی خبری هست و نه کاغذ رنگی چون کاغذ رنگی گرون در میاد مجبورن سیاه سفید بزندن پس کلا باید بیخیال بشیم.

از اقتصاد مقاومتی

تا

اقتصاد رفاقتی

ملکه رحمانی



ارائه تر اقتصاد مقاومتی بیش از آنکه یک درمان قطعی ومنطقی برای اقتصاد بیمارگونه این روزهای کشور باشد یک شعار سیاسی است که بدون فراهم کردن زیر ساخت های لازم جهت پیشبرد این عملکرد اقتصادی ارائه شده است و سخن از مردمی کردن اقتصاد و کاهش وابستگی به دلارهای نفت است درحالیکه هیچگونه فرهنگ سازی برای نزدیک شدن به این مهم فراهم نشده است. حال نجاری را تصور کنید که به جای کار کردن با ابزارش آن ها را می فروشد و به قولی با سرمایه سوزی مخارج خود را تامین میکند؛ حکایت اقتصادما و استفاده از اصطلاح اقتصاد مقاوتی در شرایطی که هیچگونه از زیربناهای آنرا نداریم حکایت همین نجار است که با سرمایه سوزی و فروش نفت سعی بر سرپا نگه داشتن اقتصادی را دارند که فاقد استراتژی اقتصادی است، اقتصادی مملو از رانت خواری ها، اختلاس ها، منافع حزبی و شخصی و دلارهای نفت.

در دهه ی اخیر نیز، بیشتر با اقتصاد رفاقتی روبرو بوده ایم تا اقتصاد مقاومتی. نظام اقتصادی کشورمان گامهای بلندی به سمت اقتصاد رفاقتی بر می دارد اقتصادی که در آن منافع شخصی و حزبی دولت مردان روز به روز پرنگتر می شود و گستره ی این منافع و مفاسد مالی هر روز فربه تر از دیروز ظاهر می گردد. نقش مردم را هم در احوال این روزهای اقتصاد نمی توانیم نادیده بگیریم. الگو برداری از زندگی سلبریتی های ایرانی و خارجی و میل هرچه بیشتر به زندگی لوکس این روزها بیش از پیش گریبان گیر مردمان شده است. کافی است سری به مراکز خرید بزنیم تا شاهد صف خرید آجیل و خوراکی های عید نوروز باشیم حتی با قیمت های نجومی شان؛ باید گفت در این بازه زمانی از شرایط سخت اقتصادی تعادل برقرار کردن میان نیاز و مصرفمان می تواند اهرمی جهش کاهش فشارهای اقتصادی باشد.

در این دهه نظام اقتصادی ایران نوعی بازی برد-باخت بوده است که پیروزان میدان این نبرد افرادی بوده اند که هرچه بیشتر خود را به حلقه سیاست نزدیک کرده اند، بازندگان این بازی نیز عموم مردم بوده اند که تاوان این اقتصاد را با تورم سرسام آور، بیکاری مفرط و کاهش قدرت خرید خود پرداخته اند.

ما ایرانیان

کلی استیله



نمی‌دانم ابتدایش را به چه شکل شروع کنم که خدایی نکرده به خودمان منظورم ما ایرانیان بر نخورد و یا من را علیه خود ندانند، زیرا خودمانیم آنقدر هم که در بوق و کرنا کرده‌ایم نه انتقادپذیر هستیم نه با حرف درست و منطقی کنار می‌آییم. اغلب در ظاهر ماجرا آدم‌های متشخص، محترم، مبادی آداب، خوشرو و اهل درک و فهمی هستیم اما حکایتمان آنجا جالب می‌شود که در پس این ظاهر، نفرت‌ها، کینه‌ها، دشنام‌ها، احساسات پر از غیظ زیادی نسبت به اشخاص و مسائل نهفته است. زمانی که در خیابان‌های تهران قدم می‌زنید، سوار مترو، تاکسی، اتوبوس‌های خطی و... می‌شوید و یا اصلاً چرا دور برویم در جمع با فامیل، آشنایان، دوستان و... خویش می‌نشینیم صحبت‌های تند، مغرضانه، توهین‌آمیز و با غیظ و کینه از مسائل و اشخاص می‌شود که تا چند دقیقه پیش آن مسائل برای ما درست و بارزش شمرده می‌شد و رو در روی آن افراد مذکور با تکریم و احترام رفتار می‌کردیم. اما آیا واقعا ما ایرانیان تا این حد ریاکار و دورو هستیم؟ آیا واقعا دل‌هایمان تا این حد سیاه و پر کینه است؟ یا من نویسنده این ماجرا را تا این حد تیره و تار می‌بینم؟ برای چنین سوالی لازم است نگاهی به تاریخ خویش بیندازیم، به آنچه که

برایمان اتفاق افتاده و خودمان رقم زده‌ایم. کشورمان از ابتدا کشوری بود با منابعی غنی و مردمانی باهوش و نخبگانی در خور توجه؛ اما همیشه بین این نخبگان جنجال زیاد بود و همچنین به دلیل موقعیت جغرافیایی و شرایط طبیعی و مردمی خاص مورد آماج قدرت‌های خارجی قرار داشتیم؛ تا حکومتی می‌آمد شکل‌گیرد و نهادها و سیاست‌های خود را در عرصه‌های مختلف اجتماع مستقر سازد از داخل و از خارج، دولت مقتدر دیگری با فکر، ایده، سیاست و فرهنگی جدید بر آن حمله ور می‌شد و همین علتی بود تا ایران اغلب صحنه آشوب باشد و این ربطی به پیش از اسلام یا بعد از اسلام نیز نداشت؛ به طور کلی چون کشوری غنی در زمینه‌های مختلف بوده‌ایم این مسائل نمودی عادی بود، به طوری که طی آمارهای که تاریخ کشورمان به ما می‌دهد، میانگین دوره‌ی حکومت هر یک از حکمرانان در ایران قبل از اسلام ۱۵ سال و بعد از اسلام ۱۱ سال بوده است. حال فرض کنید این تغییرها با لشکرکشی‌های عظیم و قتل و غارت‌هایی گسترده در سطح کشور رواج داشت به طوری که یک فرد در طول عمر خویش شاید فقط جنگ و نفرت پراکنی را شاهد بود، حاصل چنین وضعیتی پر واضح است که جز فرار به درون خویش، انزوا گزینی و روی آوردن به معنویاتی ساختگی نمی‌توانست باشد، چرا که فرد در واقعیت چیزی جز سختی و ناگواری شاهد نبود، تا می‌آمد به ایدئولوژی ثابتی اتکا کند یا با فرهنگ جدیدی کنار بیاید، از سمت غرب، شرق، جنوب یا شمال کشور مورد حمله ملتی جدید قرار می‌گرفت و آن ملت نیز به دنبال اهداف خویش در عرصه‌های مختلف حکومت‌داری بود و این تناقضات فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک و... موحی از رذائل اخلاقی‌ها را به اشکال مختلف مثل دروغ، ریا، چالپوسی و... در میان توده مردم رواج می‌داد تا چندین سال هم که شده زندگی راحتی برا خود رقم بزنند.

می‌بینید با اینکه آنقدرها هم این رذائل اخلاقی علت موجهی نداشته، اما علل اجتماعی و تاریخی محکمی پشت خود داشته است. نباید فراموش کنیم با تمام این مسائل و علل تاریخی و اجتماعی که خلیقات ما را کم و بیش به بیراهه کشانده ما کشوری هستیم با تاریخ فرهنگی عظیم و تمدنی سرشار، حالا در آستانه سال جدید به خصوص در این اوضاع نابسامان کشورمان وقت آن رسیده به جای آنکه هم وطن دیگرمان را مقصر بدانیم و او را مورد آماج نفرت‌های خویش قرار دهیم و با غرولند و بهانه دنبال پوشش اشتباهات خلقی و رفتاری خویش باشیم برای زمان اندکی هم شده، تک تکمان به خویشتن بازگردیم، و عمیق و به موشکافی خویش و آنچه هستیم بپردازیم و با اصلاح رفتارهای اشتباه خود آرام آرام به سمت جامعه‌ای حرکت کنیم که عظمت نام و تمدن ایران را دوباره زنده کرده و برسر زبان‌ها بیاندازد.

یک فیلم و یک کتاب

صد سال تنهایی

نیاز فر محمدی



این کتاب داستان زندگی شش نسل از افراد خاندان بوئندیا است که در قرن هجده و اوایل قرن نوزده در جزیره‌ای خیالی به نام ماکوندو واقع در کلمبیا روزگار خود را سپری می‌کردند. کودکی مارکز، افسانه‌هایی که شنیده است و دهکده‌ای که او همراه پدر بزرگ و مادر بزرگش در آنجا زندگی می‌کرده همگی در فضای داستان منعکس شده است به طوری که ما در توصیفات وی از ماکوندو و ویژگی افراد خانواده، او، کودکی و زندگی را به خوبی می‌توانیم آن را ببینیم. ممکن است این یادآوری کودکی او باعث شده باشد که از زمان گذشته و تکنیک فلاش بک برای این رمان استفاده کند چرا که داستان با صحنه اعدام سرهنگ آتورلیانو بوئندیا آغاز میشود که در واپسین لحظات زندگی خود، به یاد گذشته و روزهای کودکی اش می‌افتد. رئالیسم جادویی مهمترین وصفی است که بر این اثر بار می‌شود. مارکز در نظر داشت تا با وارد کردن عناصر جادویی و رمزآمیز نکاتی که مدنظر داشت را به نحوی متفاوت از هر نوشته دیگری بیان کند؛ مثال بارز زمانی است که افراد ماکوندو به بیماری بی‌خوابی مبتلا می‌شوند به طوری که آنها تا سالیان سال نمی‌خوابند و رویا دیدن را فراموش میکنند: «اما واضح بود که از جهانی می‌آید که آدم‌هایش هنوز میتوانستند بخوابند و به خاطر بیاورند.» بهترین خبر برای طرفداران این رمان در سرتاسر دنیا تایید ساخت سریال «صدسال تنهایی» توسط شبکه نتفلیکس است که در کلمبیا و به زبان اسپانیایی خواهد بود. از متن کتاب: «گذشته دروغی بیش نیست و خاطره بازگشتی ندارد و هر بهاری که می‌گذرد دیگر بر نمی‌گردد و حتی شدیدترین و دیوانه‌کننده‌ترین عشق‌ها نیز حقیقتی ناپایدار است.»



سرخپوست

سیاوش فرچی

سرخپوست اثر تازه نیما جاویدی و از معدود فیلم‌های معمایی سینمای ایران که با بازی شاهکار و البته متفاوت نوید محمدزاده در میان مردم اقبال بلندی داشت و توانست در جمع ۵ فیلم برتر نگاه مردمی سی هفتمین جشنواره فیلم فجر قرار گیرد. سرخپوست، روایتی داستانی است که در دوره‌ی پهلوی اتفاق می‌افتد که در طی آن باند فرودگاهی قرار است تاسیس شود و فرح پهلوی نیز از آن به زودی دیدن کند؛ این فرودگاه در نزدیکی زندانی است که سرگرد جاهد (نوید محمد زاده) ریاست آن را بر عهده دارد و سلول‌های آن باید هرچه سریعتر تخلیه شود و زندانیان آن به مکانی دیگر منتقل شوند اما در همین حین است که یکی از زندانیان گم میشود. از نکات مهمی که به فضاسازی اثر کمک شایانی کرده است این است که فضای زندان کاملاً واقعی طراحی شده - یک موقعیت مکانی ویژه- به طوری که بعد از تماشای فیلم، هربار که به یادش بیفتیم آن زندان کاملاً در ذهنمان مجسم شود. از دیگر نکات بارز و تأثیرگذار این اثر می‌توان به موسیقی متن آن اشاره کرد، موسیقی متنی که کاملاً به جا و مناسب با تک تک سکانس‌ها و کلیت فیلم نواخته شده و حس‌های لازم را در مخاطب برمی‌انگیزد و اینگونه نیست که خالهای فیلم نامه را پر کند و بالعکس کاملاً همسو و در اختیار آن است. از دیگر بازیگران این اثر می‌توان از: پریناز ایزدیار، ستاره پسیانی، مانی حقیقی و آتیلا پسیانی نام برد.